هو العلیم

امیرالمومنین علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 1

بسم اللَه الرحمن الرحیم

## معناى روایات وارده بر اینکه علىٌّ قسیم الجنّة و النّار

این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام اللَه علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتى در این باره روایت شده است.

ما براى این روایات سه معنى مى‌کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر مى‌باشند. یعنى در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر مى‌نماییم:

اول: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه امیرالمؤمنین که از طرف خدا داراى مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجّت است یعنى افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتى خود به آن حضرت اقتدا کنند. بنابراین هر کس از آن حضرت پیروى کند مسلّماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، و جود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصى اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است، و هر کس دعوت آن حضرت را رد کند و اقتدا به سیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم‌فروشى، و رباخوارى، و زیاده‌طلبى، و شهوت‌پرستى، و نفع طلبى، و هواخواهى، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلّماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور مَلَکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدایى این دو دسته از هم گردیده است امر و نهى مقام ولایت است که دسته‌اى پذیرفتند و دسته‌اى رد کردند.

بنابراین على قسمت کننده بهشت و جهنّم خواهد بود؛ مانند معلّمى که شاگردانى تربیت مى‌کند، و به آنها دروس را تعلیم مى‌کند، یک دسته کوشش می‌کنند، و دروس را یاد مى‌گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلى داده، و از تعلّم و یاد گرفتن، ابا مى‌کنند. معلم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود مى‌کند، پس صحیح است که بگوییم معلم دسته‌اى را به مقام بالا فرستاده و دسته‌اى را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ همچنین صحیح است که بگوییم: عَلِىٌّ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ.

دوم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبّت است؛ لذا افرادى که داراى محبت نباشند، بلکه عیاذاً باللَه بغض آن حضرت را در دل بپرورانند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسى که چیزى را دوست داشته باشد مسلّماً آثار او را نیز دوست دارد کسانى که امیرالمؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبّت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانى که امیرالمؤمنین را دشمن دارند، سیره و سنّت آن حضرت را نیز مبغوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کردارى خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبت و صفا و نور مى‌کند، و افعال زشت موجب ظلمت، و تاریکى قلب، و قساوت مى‌گردد، بنابراین دوستان امیرالمؤمنین طبعاً مردمى با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانى‌تر و نفس آنان سبک‌تر است؛ و دشمنان امیرالمؤمنین، طبعاً مردمى از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبّت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محبّ و مبغض، آنها را به دو دسته بهشتى و دوزخى تقسیم فرموده است.

قندوزى حنفى از ابوصلت هروى روایت مى‌کند، که مأمون از حضرت علىّ بن موسى الرضا علیه‌السلام سؤال کرد: که مرا خبر ده به چه علّتى جَدَّت أمیرالمؤمنین علىّ علیه السلام قسیم جنّت و نار است؟

حضرت رضا فرمودند: آیا خودت از پدرانت از عبداللَه بن عباس روایت نمى‌کنى که او گفت: سَمِعْتُ رَسولَ اللَه یقولُ: حُبُّ عِلىٍّ ایمانٌ وَ بُغْضُهُ کفْرٌ. «از رسول خدا شنیدم که مى‌فرمود حبّ علىّ، ایمان و بغض علىّ، کفر است؟»

در جواب گفت: آرى! حضرت رضا فرمودند: چون بهشت جاى مؤمنین و جهنم جاى کافرین است، اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حب و بغض على باشد بنابراین على قسیم بهشت و جهنم شده است.

مأمون گفت: لا ابقانى اللَه بعدک انک وارث جدک رسول اللَه. «خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد (که بر من مشکلى پیدا شود و تو نباشى که آن مشکل را حل کنى)، حقّاً تو وارث جدت رسول خدا هستى!»

ابوصلت مى‌گوید: چون حضرت رضا علیه‌السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید. حضرت فرمود: اى اباصلت! این کلامى بود که بدون تأمّل قبلى یک مرتبه بر زبان من جارى شد، وَ لَقَد سَمِعْتُ أبى یحَدَّثُ عَن آبائهِ عَن عَلِىّ عَلَیهِمُ السَّلامُ انَّهُ قالَ رَسولُ اللَه صلى اللَه علیه و آله: یا عَلِىُّ انْتَ قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النّارِ یوْمَ الْقَیمةِ تَقولُ للِنَّارِ: هَذَا لِى وَ هذا لَک.[[1]](#footnote-1) «من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل مى‌کرد که رسول خدا صلى اللَه علیه و آله درباره على علیه‌السلام فرموده است: اى علىّ تو قسمت کننده بهشت و جهنّمى در روز قیامت، به آتش میگویى: این براى من است، و آن براى تو.»

و نیز خوارزمى موفّق بن احمد مکى با اسناد خود از نافع از ابن عمر روایت‌ کرده است که او گفت: قالَ رسولُ اللَه صلى اللَه علیه و آله لِعَلِىٍّ: اذا کانَ یومَ الْقَیمةِ یؤْتَى بِک یا عَلِىُّ بِسَریرٍ مِن نورٍ، وَ عَلىَ رَاسِک تاجٌ، قَد اضاءَ نَورُهُ وُ کاد یخْطِفُ ابْصارَ اهلِ الْمَوقفِ، فَیأتِى النَّداءُ مِن عِندِ اللَه جَلَّ جَلالُهُ: أینَ وَصِىُّ مُحَمَّدٍ رَسولِ اللَه؟

فَتَقولُ: ها انا ذا!

فَینادِى المُنادى: ادخِلْ مَنْ احَبَّک الْجَنَّةَ وَ ادْخِلْ مَنْ عاداک فى النّارِ فَانْتَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ. [[2]](#footnote-2)

«حضرت رسول اللَه به أمیرالمؤمنین فرمودند: چون روز بازپسین شود اى علىّ! تو را به روى یک تختى از نور در محشر بیاورند، و بر سرت تاجى است که نور او صحراى محشر را روشن کند، بطورى که نور چشمهاى اهل موقف از شدّت نور آن نزدیک مى‌شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جلّ و علا می‌آید کجاست وصىّ محمّد رسول خدا؟

تو مى‌گویى منم اینجا! منادى ندا در مى‌دهد: اى على داخل کن در بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، اى على بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم خواهى بود.»

و نیز ابن مغازلى شافعى با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال: قال رسول اللَه صلى اللَه علیه و آله: یا عَلِىُّ انَّک قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النّارِ، انْتَ تَقْرَعُ بابَ الجَنَّةِ وَ تَدخُلها احِبَّائَک بغَیر حِسَابٍ.[[3]](#footnote-3)

سوم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقت و تأمّلى دارد، و براى روشن شدن این مرحله مقدّمه‌اى به عنوان مثال و شاهد ذکر مى‌کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور مى‌شود، و زمین حرارت خود را از دست مى‌دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین مى‌رود، زمین فسرده و سرد، آثار حیاتى خود را از دست مى‌دهد، و خواصّ و آثار موجودات در آن ظهورى ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویا در زمین چوب‌هاى خشکى فرو برده‌اند، درخت سیب و گلابى، انار و زردآلو و گردو و درخت‌هاى بى‌میوه همه در یک ردیف قرار مى‌گیرند، به طورى که ابداً از هم تمایزى و حدّ فاصلى ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه با هم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه‌ ضرری دارد و نه نفعی به حساب می‌آیند.

گلها و سوسن‌ها همه پژمرده و خراب و بى‌اثر، نه از گل یاس و رازقى بویى، و نه از گیاههاى بدبو اثرى، نه گل سرخ طراواتى دارد، و نه گل خرزهره تلخى و تندى نشان مى‌دهد. بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان همه و همه در آشیانهاى خود خزیده‌اند، و مارها و عقربها نیز با مرغان دلربا همه خفته، و در لانه‌هاى خود فسرده و بى حسّ افتاده‌اند.

همین که خورشید جهان تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله‌هاى زنده کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفیه همه به مرحله فعلیت می‌رسند. از درخت سیب شاخها، و برگها و میوه‌هاى سرخ، و معطر و شیرین، صحنه باغ را مى‌آراید؛ و از درخت گلابى، این میوه خاصّ بیرون مى‌آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه‌هاى زرد و خوش طعم و معطر حد فاصل و مایز وجودى خود را از سایر همقطاران خود در فضاى باغ اعلان مى‌کند، و نیز درختهاى بى‌بار و درختهایى که میوه‌هاى تلخ و ترش و مضرّ به بار مى‌آورند، مانند بعضى از درختهاى جنگلى، آنها نیز بى‌شخصیتى و بى‌اثرى خود را ابراز نموده، و در مقابل درختان دیگر سرافکنده، و مجال غرور و استکبار و بلند منشى در آنها نمى‌ماند.

مرغ‌ها و بلبل‌ها همه در فضاى باغ به نغمه سرایى مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه‌ها و طعمه‌هاى خود در پروازند.

موش‌ها و مارها و عقرب‌ها همه اظهار وجود نموده لاى سنگها و رودخانه‌ها در حرکت مى‌آیند، اینها همه و همه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرماى حیات بخش آن است‌. خورشید که تابید، هر موجودى استعداد خود را ظهور مى‌دهد، و مراحل مختفیه خود را آشکار مى‌سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزى نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهیى پیدا شود، همه افراد در یک ردیف به طور ساده زیست مى‌نمودند، نه سعید را از شقَىّ تفاوتى بود، نه بهشتى را از جهنّمى، نه مؤمن را از کافر، نه عادل را از فاسق، نه محبّ را از مبغض، و نه موحّد را از مشرک ﴿کانَ النّاسُ امَّةَ واحِدَةً﴾. [[4]](#footnote-4)

همه و همه در یک ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیا خود را از سعدا بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و بر جانهاى فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت، سرائر و ضمائر و غرائز هر یک از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طى کرده و آن استعدادات روشن و نورانى را به مرحله فعلیت مى‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سریرت را به سبب تمرّد و انکار و جحود قلبى آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدى از خود بروز مى‌دهند.[[5]](#footnote-5)

1. ينابيع المودة، ص ٨٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. ينابيع المودة، ص ٨٣. [↑](#footnote-ref-2)
3. ينابيع المودة، ص ٨٤. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره البقره (٢) آیه ٢١٣. [↑](#footnote-ref-4)
5. امام شناسى، ج ١، ص ١٤٨. [↑](#footnote-ref-5)